

## بررسی چگونگی راه یافتن زبان تورکی به آذربایجان یا آتروپاتکان آریایی ایران

هیدارنه رضایی

استاد یحیی نکاء (تبریز ۱۳۰۲ - تهران ۱۳۷۹) از چهره هایی بود که سالهای دراز عمرش را در حوزه ایران شناسی سپری کرد از او ۳۰ کتاب و تالیف برای ما به یادگار مانده است از جمله: کاروان کسری، تاریخچه بناهای کاخ گلستان، نقاشی سده های ۱۲ و ۱۳، تاریخ عکاسی و عکاسان پیشگام در ایران هنر کاغذبری و شرح حال و آثار صنایع الملک. این مقاله خلاصه شده یکی از سخنرانی های ایشان می باشد.

خیلی متشکرم و تشکر می کنم از تشریف فرمایی خانم ها و آقایان. سخنرانی امروز بنده در مورد تاریخ ورود زبان ترکی و ترکها به آذربایجان است که یک مسئله حساس و بحث برانگیزی است و درباره اش خیلی صحبت های متعدد شده است و هنوز به جایی نرسیده است چون نظریات مختلفی در موردش اظهار می شود. ولی آنچه ما تاریخ ما را راهنمایی می کند مطالبی است که اینجا به حضورتان عرض خواهم کرد. در هر صورت بحث و گفتگو درباره تاریخ و تحولات زبان مردم آذربایجان نیاز به تالیف کتابی ۵۰۰ یا ۶۰۰ صفحه ای دارد و سخن گفتن از آن از حوصله یک یا حتی چند جلسه سخنرانی بیرون است. بدین جهت ما در طرح موضوع این جلسه که سخن درباره چگونگی ورود زبان ترکی به آذربایجان است به طور اختصار اشاره ای می کنیم و تاریخچه نژاد و زبان مردم این سرزمین کرده و می گذریم.

بیشتر حضار محترم اطلاع دارند که مردم آریایی نژادی که از ایران ویج به حرکت درآمده و دسته دسته و گروه گروه مهاجرت کرده و به تدریج به ایران زمین در آمدند خود به چند تیره بزرگ به نام ماد پارس پارت و سکایی تقسیم می شدند. هریک از این تیره ها در راه مهاجرت های متوالی و تدریجی خویش پس از جنگهای فراوان و چیره شدن بر بومیان و بیرون آوردن شهرها و ده ها و دژهای آنان از چنگشان بالاخره آنان را زیر دست خود گردانیده و برای همیشه در این سرزمین جایگزین شده اند. مادها سمت غرب و شمال غربی را برگزیدند و نام خود را بر روی آن سرزمین نهادند و کشورشان را ماد یا ماد یا به قول یونانی مدیا خواندند. پارتها در سوی شرق و شمال شرقی را برگزیدند و آنجا را به نام خود پارت یا به قول یونانیان پارتیا گفتند. سکاها در جاهای گوناگون از جمله کرانه شمالی و شمال غربی دریای خزر و قفقاز و سیستان پراکنده شدند و بالاخره نام خود را بر این سرزمین نهادند و آنجا را سگستان سجستان و سیستان (sayestan) نامیدند که بالاخره تبدیل شد به سیستان. پارسیان نیز در مهاجرت خود نخست در غرب و جنوب دریاچه شاهی یا ارومیه جایگزین شدند و سپس در حدود اوایل هزاره اول پیش از میلاد در پارسوماش یعنی حدود کوه های فرعی سلسله جبال بختیاری در مشرق شوشتر و پیرامون مسجد سلیمان فرمانروایی کوچک هخامنشیان را که تابع دولت ماد بود بنیاد نهادند و کم کم در خوزستان یا سغدیان و فارس که پرسیا می گفتند کرمان پراکنده شدند و سپس شاهنشاهی بزرگی را تاسیس کردند سرزمینی که در این آب و خاک جدید به تصرف مادها درآمد شامل نواحی همدان و کرمانشاه و قزوین و اصفهان و ری و آذربایگان را ماد خرد می گفتند. مادها با آن کارهای بزرگ و تاریخی از برانداختن پادشاهی مقتدر آشور و تصرف نینوا و پیش رفتن تا سوریا و آسیای کوچک در جهان شهرت یافتند و آوازه ای پیدا کردند تا آنجا که حتی بعد از انقراض دولت آنها هنوز داریوش بزرگ را در تورات داریوش مادی نامیده است. پس بدین سان ملاحظه می شود که آذربایگان از آغاز تاریخش از رهگذر مردم و زبان حال بسی روشنی دارد و هیچ جای کشاکش و گفتگو درباره آنان نیست و این از مسلمات است که در آغاز تاریخ که کمابیش ۳ هزار سال بیشتر بوده مادها در آذربایگان و آن پیرامونها نشیمن داشته اند. کسانی که با تاریخ آشنا هستند نیک می دانند که تا ۲۰۰۰ سال پیش ترکان از این سرزمینها بسیار دور بودند و در آسیای صغیر می زیستند و این سخن بسیار بیهوده و عامیانه است که کسانی عنوان می کنند که آذربایگان از نخست سرزمین ترکان بوده است. این وضع آذربایگان در آغاز تاریخ و زمان مادان است. پس از آن به زمان هخامنشیان و اسکندر و سلوکیان و اشکانیان و سامانیان می رسیم و حال مردم این سرزمین را از دیده می گذرانیم. در هیچ یک از این دوره ها پیشامدی که دیگر شدن وضع مردم یا تغییر زبان آنها را دربرداشته باشد نمی یابیم. در زمان الکساندر مقدونی پیشامدی در آذربایگان یا بهتر بگوییم ماد خرد (khord) رخ داد که نشان نیکی از زبان مردم این سرزمین است و آن نام خود آذربایگان است. چنانکه گفته شد اینجا را ماه خرد می نامیدند ولی در یورش مقدونی ها به ایران زمین در ماه خرد آتورپات نامی از بومیان و آنها را از تحاجم بیگانگان محفوظ داشته است و فرمانروایی کوچکی بنیان نهاد که تا صد سال در خاندان او باقی ماند و سنگر ایرانیت گردید و بدین سبب این سرزمین به نام او و خاندانش آتورپاتکان نامیده شد یعنی جایگاه آتورپات و همان واژه است که کم کم آذربایگان یا آذربایجان گردید. در زمان اشکانیان کم کم ترکها از جانب شمال شرقی ایران زمین و مرزهای خراسان بزرگ به مرزهای ایران نزدیک شدند ولی با نیرومندی که اشکانیان داشتند نتوانستند به درون ایران در آیند و ما در تاریخ از چنین واقعه ای آگاهی نداریم. در زمان ساسانیان شاید شاخه هایی از ترکها یا خزرها از راه شمال یعنی از دربند و قفقاز با ایران همسایگی پیدا کردند ولی هیچ نشانی از درآمد آنان به آذربایگان در دست نیست. احتمال این هست که در تاریخ دسته های کوچکی از آنان را پیدا کنیم که شاهان ساسانی مثل انوشیروان در جنگ اسیر یا اجیر کرده است و در اینجا و آنجا نشیمن داده باشند ولی این گونه دسته ها بزودی با مردم بومی در آمیخته و از میان می روند و نشانی از خود باقی نمی

گذارند. چنانکه تازیان نیز که عده شان هم خیلی بیشتر از آنها بود بکلی از بین رفته و اکنون عرب در ایران به آن صورت نداریم. پس از اسلام تاریخ آذربایگان از دیده نژاد و مردم و زبان آن بسیار روشنتر است و نوشته های تاریخ نویسندگان و جغرافی نگاران عرب صدر اسلام که در دست است نژاد و زبان مردم آذربایگان را جداگانه یاد کرده و آنها را آذری یا الاذریه یا آذریه نامیده اند. ابن مقفع به نقل ابن ندیم همزه اصفهانی به نقل یاقوت و خوارزمی به زبان مردم آذربایگان بدون ذکر نام اشاره کردند و نیز واژه هایی از زبان مردم آذربایگان را در کتاب خود آورده اند پس از اینها یعقوبی در ۲۷۸ قمری در کتابش آذریه را به عنوان صفت در مورد مردم آذربایگان به کار برده سپس مسعودی که در ۳۱۴ قمری از تبریز دیدار کرده زبانهای ایرانی و پهلوی دری و آذری را ذکر کرده است که به نظر او ظاهراً مهمترین زبانها و گویش های ایرانی بودند. پس از همزه اصفهانی که زبان مردم آذربایجان را پهلوی می نامد ابواسحاق ابراهیم استخری است که از "مسالک و الممالک" در نیمه اول سده چهارم هجری صریحاً زبان مردم آذربایگان را ایرانی و الفارسیه ذکر می کند. مولف بعدی ابوالقاسم محمد ابن حبقوق درگذشت بعد از ۳۷۸ همان مطلب استخری را بیان می کند. پس از او ابو عبدالله مقدسی در سده چهارم هجری از زبان مردم آذربایجان سخن گفته و می نویسد که زبانشان خوب نیست اما فارسی آنها مفهوم است و در جای دیگر می گوید زبان مردم آذربایگان بعضی دری است و بعضی پیچیده است. داستانی که سمعانی درباره ابوذرکریا خطیب تبریزی در ۵۰۲ و استادش ابوالعری معری آورده است مویذ رواج زبان آذری در آذربایجان در سده پنجم و ششم است. حمدالله مستوفی در "نزهت القلوب" تالیف ۷۴۰ زبان زنجان و مراغه را پهلوی ذکر می کند و عبارتی از زبان مردم تبریز نقل می کند که یک عبارت ایرانی است. تا سده پنجم در همه کتابهایی که از زبان آذربایجان ذکر شده به جز بلاذری که یک کلمه از زبان به عنوان نمونه نقل کرده است و آن خان است خان به معنی کاروانسرا است متأسفانه دیگران نمونه ای به دست نداده اند. بنده اینجا تمام مواردی را که در کتابها و اشعار و غزلها و قصیده ها و رباعیها نمونه هایی از زبان آذری مختلف داده شده آورده بودم که برای اینکه سخنرانیم خیلی طولانی نشود و می ترسم خسته بکنم خانم ها و آقایان را آنها را اینجا حذف می کنم ولی در متن سخنرانی اگر چاپ شد خواهد آمد.

پس از یورش امیر تیمور به ایران و نفوذ و تسلط سلسله ترکان قراقوینلو از ۸۱۰ تا ۸۷۲ و آق قوینلو از ۸۷۲ تا ۹۰۸ زبان آذری سخت ترین آسیبها را دید و در برابر زبان ترکی اقوام ترک و تاتار یا قوزها و اقوزها (oghozha) و اوشارها که افشارها باشند که در پیرامون شهرهای آذربایگان مستقر شده بودند به مرو عقب نشینی می کرد و رو به فراموشی می گذاشت. و این وضع در دوره صفویان که با ورود ترکمانهای مهاجر قزلباش و چیرگی و انبوهی آنها که شیعه بودند یعنی در واقع علی الهی بودند و از خاندان صفوی هواخواهی می نمودند و بیشتر کارهای دولتی و لشکری به دست آنان و به زبان آنان انجام می گرفت شدت یافت و مردم شهرها یا تاجیکان از ترس جان مجبور شدند زبان ترکی را فراگیرند و محاورات خود را با این زبان انجام دهند. مدتها این دو زبان ادامه یافت تا رفته رفته آذری جای خود را به زبان اقوام مسلط داد و از حدود سده ۱۱ و ۱۲ ترکی در تمام شهرهای آذربایگان رواج یافت و آذری به عنوان تاتی در تعدادی از روستاهای دوردست و کوهپایه های صعب العبور و دره هایی که پای ترکان بدان جا نرسیده هنوز به زبان آذری تکلم می کنند و از قبول ترکی امتناع می ورزند.

به هرحال این مطالب اشاره مختصری است به سیر تاریخی زبان مردم آذربایگان بود که نشان دهنده تا سده یازدهم هجری هنوز بیشتر مردم آذربایگان توجه فرمایید تا سده یازدهم هجری بیشتر مردم آذربایگان به ویژه تبریز به آذری سخن می گفتند و اینک بیش از ۴۰۰ سال نیست که زبان تحمیلی ترکی در این خطه رواج یافته است. اما مسئله ای که اغلب در این مورد مطرح است و دارد خلط مبحث های زیادی به عمل می آید چگونه ورود ترکان و زبان ترکی به آذربایگان است. از بررسی های دقیق تاریخی چنین به دست می آید ورود ترکان یا مختصر بگویم اقوزان و سلجوقیان به آذربایگان در سده پنجم هجری صورت گرفته و پیش از آن هیچ نشانی از ترکان و زبان ترکی در این سرزمین مشهود نبوده است. زکی ولید که خود از معتصبان شمره می شود صراحتاً می نویسد که در آن زمان به استثنای اراضی معدودی از شرق ایران هیچ ناحیه ای که ترکان در آن به طور دسته جمعی سکنا گزینند وجود نداشته است. زیرا آنچه هم که از خزرها و ترکان غوز از حوالی شمال قفقاز به آذربایگان داخل شده بودند در هرحال می توانند تنها گروه های ۱۰۰ نفری کم اهمیتی از اهالی بوده باشد

اما ورود غوزها یا ترکمانان به ایران بویژه آذربایگان از حادثه های مهم تاریخی است و این حادثه نه تنها از نظر تاریخی آذربایگان بلکه از نظر تاریخ همه ایران بسیار مهم است چه در مهمترین دوره مهاجرت ترکان به ایران که با آمدن سلجوقیان آغاز می شود این طائفه غوزها پیشاهنگان آنان بودند و ۳۰ سال کمابیش پیش از طغرل بیگ و برادرانش از جیحون بگذرند اینان در ایران پراکنده شده بودند و تا آجاکه می دانیم نخستین ترکمانی بودند که بدین سوی خراسان رسیدند و پیش از اینان اگر ایلهایی از ترکان در ایران بودند در آن سوی جیحون و در خراسان و خوارزم بودند. این طایفه نیز از غوزها یا ترکمانان سلجوقی بودند ولی چون هنگامی که عده ای از آنان به نواحی آمدند عراقی نامیده می شدند و ابن اثیر هم آنها را بدین نام می خواند ما نیز اینها را بدین نام می خوانیم تا از دیگر غوزهای سلجوقی که به همراه طغرل و برادرانش از جیحون گذشتند باز شناخته شوند. دسته هایی از اینان در عراق و آذربایگان و ارمنستان و دیار بکر پراکنده می شوند و داستانشان در این سرزمین ها بسیار شگفت آور است زیرا آنها که یک مشت مردم بیگانه بودند و پیشوای توانا و کاردانی برای خود نداشتند و شمارشان از زن و مرد و بزرگ و

کوچک شاید بیش از ۵۰ هزار تن نبود سالها سراسر این سرزمین ها را به لرزه درآورده بودند و هرکجا می رسیدند همچون سیل و آتش آنجا را فراگرفته و از تاراج و کشتار باز نمی ایستادند و کسی از فرمانروایان بومی یارای دفع ایشان را نداشت و تا طغرل بیگ و برادرانش به ایران نیامده و بنیاد پادشاهی سلجوقیان را ننهادند مردم از گزند و آزار این طایفه نیا سودند. به طور خلاصه نخستین دسته غوزها که از جلو علاالدوله که به دستور سلطان محمود غزنوی می خواست آنها را گرفتار کرده و سرانشان را بکشد از اصفهان گریختند و به هرکجا که می رسیدند یغما می کردند تا به آذربایگان رسیدند این اولین ورود ترکان در پیش از ۴۱۰ هجری قمری است به آذربایگان که بعدا در ۲ و ۳ مرحله دیگر این ترکان غوز به آذربایگان وارد شدند. بنده دیگر از جزئیات مطلب صرف نظر می کنم.

به هر حال اینهاست خبری از درآمدن ترکان غوز به آذربایجان در دست داریم ولی این یک روی سکه است که آنها را بیشتر در تاریخها نوشته اند آنچه نانوخته مانده و توجه عمیق به آن نشده رفتار این طایفه وحشی با مردم بومی آذربایجان و عکس العمل آنهاست. در این مورد اگر این اصل را بپذیریم که برخی از شاعران زبان گویای مردم عصر خود و بیانگر احساسات و عواطف اوضاع زمان هستند و اگر قطران تبریزی را از آن جمله شاعران بدانیم باید بگوییم که رفتار این غوزها و ترکان سلجوقی با مردم بومی آذربایجان که تاجیک یعنی ایرانی هستند بسیار بیدادگرانه و زورگویانه و رفتار غالب با مغلوب بوده است. اینکه بعضی ادعا می کنند که رفتار ترکان با مردم ایران همواره یک گونه همزیستی مسالمت آمیز بوده دروغ محض است و انکار حقایق می باشد. چنانکه شاعر آذربایگان در قصاید خود جا به جا از رفتار بیدادگرانه آنان ناله و شکایت می کنند و احساسات خود را به نحوی بر زبان می آورد. قطران از این طایفه تاراجگر و ستم پیشه و از امیران و سلطنتهای سلجوقی از طغرل و دیگران و ملکشاه به شهری و جایی از آذربایگان باز می شده شاعر از آنجا فرار می کرده است....

سلاطین سلجوقی که بر اثر ترک تازیهای خود در ایران قدرتی به دست آورده بودند و کشور آباد و کهن و با فرهنگی خاص خویش ساخته بودند سیاستشان بر این بود که ملوک الطوایفی را بر ایران برانداخته و خود بر سرتاسر ایران فرمان رانند بویژه که شهریاران و امیران بومی هم ایرانی بودند و هم از فرهنگ و تاریخ خود به سختی دفاع و از شاعران و سخنوران و دانشمندان ایرانی تیار حمایت می کردند. این شاعران و دانشمندان نیز در برابر ترکان مسلح به سود این شهریاران تبلیغ می کردند و یاد از خسروان گذشته ایران و تاریخ و فرهنگ کهن این مرز و بوم می نمودند و این بار مذاق ترکان بی تاریخ و فرهنگ خوش نیامد.....

در سده ششم که حدود یکصد و بیست از ورود ترکان غوز یا اوغوزها به ایران و آذربایگان می گذشت همجواری ترکان خوش نشین در کنار شهرها و روستاها با تاجیکان و لشکرکشی های بی امان سلجوقیان و وجود دربار آنها باعث نفوذ زبان ترکی در بعضی از نواحی ایران از جمله آذربایگان و عراق عجم و جبال گردید و طبقه جدید به وجود آورد که با اینکه ایرانی و تاجیک یا پهلوی زبان بودند به ۲ زبان ترکی و آذری سخن می گفتند. اینان در آن زمان ترک الممش (olmosh) ترک شده یا ترکیه یا به زبان ترکی سخنگو می گفتند. این سخن خیلی مهم است و من آن را با زحمت تمام از متون به دست آوردم: ترک الممش وجود این اصطلاح بسیار گرانبها و قابل توجه است و نشان می دهد که آغاز ترکی زبان شدن بومیان تاجیک چگونه و از چه راه بوده است. جای شگفتی است که این اصطلاح بعدا از میان رفته یا به عمد از میان برده اند و تنها در چند جا از مکاتبات باقی مانده است از جمله در مجموعه الرسائل چاپ انجمن ملی....

وجود این عبارت نشان می دهد که طبقه جدید به غیر از ترک و تاجیک در شرف به وجود آمدن بوده که نسبتا تعداد آنان قابل توجه بوده است. با این همه کاملا روشن است که در آن زمانها ترکان و تاجیکان و ترک الممش جدا از هم میزیستند و روش زندگانی و زبان و مکان آنها از هم جدا بوده است و اکثریت با پهلوی زبانان و آذری گویان بوده و ترکی زبانان تعداد زیادی نبوده و با نوشتن سر و کاری نداشتند زیرا درس خواندن و سواد داشتن را ننگ و عار می دانستند و آن را کار تاجیکان می پنداشتند. و حتی پادشاهان و امیران اغلب بی سواد بودند و حتی از نوشتن نام خودشان هم عاجز بودند. به همین جهت اینک از خط و ربط و نوشته و نوع زبان آنها به کلی بی خبریم. در اینجا بسیار بجاست از موضوع خدعه آمیزی که درباره خاکهای بسیار بر چشم ها پاشیده شده و سخنان باطل و ناهممانه و مغرضانه درباره اش گفته و نوشته شده است پرده برداریم و نشان دهیم که جاعلان مغرض چگونه تاریخ می سازند و چگونه بر مردم آذربایگان تاریخ می تراشند و شرم از دروغ های خودشان نمی کنند. داستان این فریب بزرگ که از آن سخن خواهیم گفت از حدود ۱۵۰ سال پیش آغاز می شود و آن درباره مجموعه ای از ۱۲ داستان مربوط به قوم اوغوز یا تاتار است که عاشق ها یا اورازان به صورت دستکی (دفتر و دستک می گوئیم) چیزهایی یادداشت می کردند می گویند نسخه ای از این دستک که به زبان اوغوزی (oghozi) نوشته شده و نامش اوغوزنامه است نخستین بار در کتابخانه سلطنتی آلمان به دست آمده است و باز برای نخستین بار بارتولد در کاتالوگ آن کتابخانه به آن برخورد و باز یاد شده که در سده ۱۵ میلادی این کتابچه به کتابخانه احمد پاشا وارد شد و فیلچر بر مبنای همین تاریخ این دستنوشته را از آثار و مواد سده پانزدهم شمرده است. پس از آن رونوشتی از آن در سده نوزدهم تهیه شده که در کتابخانه برلین است و نخستین بار پیپس درباره برخی از این داستانها تحقیق کرده و بعد از آن پروفیسور نولد که در سال ۱۸۵۹ تمام آن دستنوشته را نسخه برداشته و ترجمه کرده (اما) چون قسمت مهم آن را نتوانسته بود بخواند بنابراین چاپ نشد. سپس بارتولد در ۱۸۹۴ ترجمه این اثر را به روسی در مطبوعات روسیه چاپ کرد و باعث شروع یک رشته مباحث در مورد این داستانها گردید. به هر حال از نام و عنوان این مجموعه پیداست که چیست و به زبان

کدام طایفه نوشته شده ولی در ۵۰ سال اخیر عامل و عامدا از عنوان کردن نام اصلی آن خودداری کرده و آن کتاب دده قورقورد نامیدند زیرا در زیر این نام بهتر و آسانتر می‌توانند ذهنها را گمراه کنند و مقصود و منظور خود را پیش ببرند و آن را به عنوان سندی گرانبها از آثار قدیم و کهن ادبیات ملی آذربایجان وانمود کنند. گردآورنده یا سراینده این داستانها را به مردی با الهامات غیبی و پیری داننده و شاعری نوازنده به نام دده قورقود نسبت داده اند که گاهی بلکه اغلب اوقات خود او نیز نقشی در این داستانها بر عهده دارد و به هنگام سختی همچون سیمرخ مشکل‌گشایی می‌کند... اما جای شگفتی است که دده قورقود خود در میان غزها نمی‌زیسته و از جای دیگر به میان آنها می‌آمده. او از اورازان‌ها یعنی نوازندگان و سرایندگان دوره گرد بود که امروز به آنان عاشق می‌گویند و در آذربایجان و ارمنستان و بخشی از ترکیه بسیار شناخته شده و معروف اند. در اینجا از فرصت استفاده می‌کنیم و یاد آوری می‌کنم که لفظ اورازان که بسیار می‌کوشند آن را واژه ترکی وانمود نمایند ریشه ایرانی و فارسی دارد. این واژه پارتی است که تغییر صورت داده و باقی مانده است. این لفظ در فارسی گوسان گفته می‌شده که در کتاب ویس و رامین به آن اشاره شده است. در آنجا می‌گوید:

سرودی گفت گوسان ناین در او پوشیده حال ویس و رامین.

یا در جای دیگر:

نشسته گرد رامینش برابر به پیش دام گوسان نواگر

مینایی هم در یک شعر از گوسان‌ها اسم برده و سپس این کلمه به همین صورت به زبان ارمنی راه یافته و شاعران و نوازندگان در ارمنستان و گرجستان هم گوسان نامیده شدند و بسیار طرف نرت و لعن کشیشان ارمنی مسیحی بوده اند و در این باره خانم ویس تحقیقات بسیار دانشمندانه‌ای کرده که چاپ شده است. واژه گوسان بعداً به صورتهای جوسان (گ فارسی به ج تبدیل شده) و بعد یوسان شده و بالاخره به صورت اورازان در آمده و اینک در ترکیه مستعمل است...

گذشته از اینها در متن داستانها و افسانه‌ها و واژه‌هایی به کار رفته که به هیچ وجه نمی‌توان آنها را از سده ۵ هجری که ادعا می‌شود داستانها مربوط به آن عهد و زمان است دانست. قبلاً واژه پیلون که به معنی ردا و شنل کشیشان ارمنی است و اصل آن یونانی است و شاهکار که واژه روسی جدید است به معنی کلاه یا اصطلاح نایب به معنی یک منصب نظامی که بسیار جدیدتر است یا تشبیه سرهای بریده شده در میدان جنگ به توپ و نام بردن از شهر آمر یا دیار بکر به صورت فعلی که صورت این نام در کتابهای سده‌های ۹ و ۱۰ است همه حاکی از جدید بودن این داستانهاست. در مقدمه این کتاب برای دوام و بقای دولت عثمانی دعا می‌شود ولی شگفت است که مغرضین چون وجود این دعاها را با ادعاهای خودشان مغایر می‌یا بند استدلال می‌کنند که این مقدمه مربوط به داستانها و زمان وقوع آنها نیست... مردی که ادعای تحقیق و تفحص دارد و سالها پیش کتاب اغوزنامه را در روزنامه آذربایجان فرقه دموکراتیک پیشه‌وری به چاپ رسانیده... از جمله در تحقیقات عمیقش نکته‌ای را مورد مذاقه قرار داده که فقط برای رفع خستگی حضار محترم آن را شرح می‌دهم.

کسانی که عاشق‌ها و نوازندگان دوره گرد را در آذربایگان و ارمنستان و ترکیه دیده اند می‌دانند که آنها در آغاز سرودن داستانها و نوازندگی خود برای اینکه حاضران را وادار به سکوت و توجه به خود نمایند خطاب به شخص بزرگ یا خانی که در مجلس حاضر است کرده با صدای بلند و کشیده می‌گویند: خانم‌هی خانم‌هی. کسانی که به زبان ترکی آشنایی دارند و می‌دانند کضمیر ملکی در آن زبان مانند زبان فارسی میم است مانند: آتام پدرام آنان مادرم اقلوم پسرم و خانم یعنی خان من و هی نیز از اصوات ندا مانند ای و هان است. بدین صورت عبارت خانم‌هی در آغاز این داستانها به معنای ((ای خان گوش دار بشنو است)) ولی آقای محقق این خانم‌هی را نام بانویی تصور کرده و می‌گوید: خانم‌هی که یک زن عاقل و دنیا دیده بوده... و به خانم‌هی سخنان پر معنی نسبت داده است!!!...

جای شگفتی است که چنین کسی با این ادراک ناقص و ضعیف با چاپ پی در پی این داستانها و رساله‌های دیگر برای سرزمین مقدس و مردم با فرهنگ و میهن دوست آذربایگان تکلیف و سرنوشت تعیین می‌کند و برای آنان تاریخ و ادبیات پدید می‌آورد و از ریشه‌ها گفتگو می‌کند. سخن در این باره بسیار است و ما آن را کوتاه می‌کنیم و به جا و زمان دیگر وا می‌گذاریم.

بدین سان

سده‌های ۵ و ۶ با تسلط این ترکان جایگیر و تازه وارد و یغماگر پی در پی می‌گذشت و ترکان مسلط‌تر و نیرومندتر و تاجیکان ناتوانتر و زیر دست‌تر می‌شدند و عوامل مخرب اجتماعی و فساد اخلاق و پرداختن به خرافات و کارهای بیهوده و تسلط آخوندهای قشری... این تضعیف و زیر دستی و ناتوانی را تشدید می‌کرد و عنصر ایرانی در زیر سم ستوران غالب پایمال می‌گردید. در این مورد استاد ذبیح الله صفا که یادش بخیر باد خوب می‌گوید که ((تسلط ترکان بر ایران نتایج گوناگون داشت و موجب تغییرات عظیمی در اصول و عقاید سیاسی و اجتماعی ایرانیان شد و بسیاری از آداب قدیم را دگرگون ساخت.)) ترکان نو مسلمان در تعصب و سختگیری نسبت به عقاید و آراء مذهبی و طرفداری از نحلته‌ای معین از مسلمین پیش افتادند و این تسلط تا عهد حمله مغول روز به روز در تزايد بود. ترکمانان سلجوقی و بعد از آنان غلامان ترک خوارزمیان در طول یک قرن و نیم دمار از روزگار عراقیان در آوردند و مردم این قسمت ثروتمند را به خاک سیاه نشانند. پس از حمله مغولان به این سرزمین و فجایع تاریخی هولناک که در این آب و خاک

رخ داد ترکان که خود را در میان ایرانیان پاک نژاد بیگانه می دیدند خود را به مغولان بستند و اظهار هم نژادی و کیشی کردند و در کشتار و غارت و چپاول و بیدادگریهای مغولان شریک گردیدند و کردند آنچه نمی بایست کرد. اغلب ستمگریهای مغولان در این دوره با راهنمایی و تحریفها و فتنه انگیزیها ترکان که به ایرانیان به چشم دشمن می نگریستند انجام می گرفته است .....

آذربایگان یا بهتر بگوییم بخشی از بر ایران در یک دوره ۲۰۰ ساله میان سده های ۸ و ۱۱ دگرگونیهای شگفتی را می گذراند. در این دوره تیره هایی از بازمانده های غزها پیشین و ترکمانهای آق قویونلو و قراقویونلو از سرزمین دیار بکر و شرق کشور عثمانی کم کم رخت به سوی آذربایگان کشیده در این سرزمین پر مرتع و همدان کاشان قم و .. جا خوش کرده و بنیاد پادشاهی بنا فرمودند و موقعی فرمانروایی سر تا سر ایران را در دست گرفتند. و از سویی دیگر به روایتی امیر تیمور در بازگشت از یورش خود به کشور عثمانی گروهی از ترکمانان را به اسارت می گیرد و همراه خود به سمرقند می برد اما سر راه خود وقتی به اردبیل می رسد آنان را بنا به خواهش خواهرش شیخ علی صفوی مرشد صفویان به او می بخشد و این طایفه که ترکمانان روملو نامیده می شدند و در پیرامون اردبیل مستقر شدند از همان زمان هوادار سخت خاندان صفوی که در کسوت تصوف بودند شدند و در عالم صوفی گری صفویان را مرشد کامل خود دانستند و سپس کوشیدند و خاندان صفوی را به سلطنت ایران رسانیدند. در دوره پادشاهی صفویان چون فرماندهی سپاهیان و کارهای اداری را ترکان در دست داشتند کشاکشهای نهان و آشکار بر سر قدرت و حکومت و تسلط بر اراده شاه میان آنان وجود داشت که متأسفانه همه این هم چشمیها و کشاکشها سرانجام به زبان مردم بومی آذربایگان و ایرانیان انجامید. این شتر چرانان و چوپانان کوچ نشین که در آغاز کار در بیرون شهرها در دشتهای بیابانها و مرتع ها دنبال گوسفند و شترهای خود بودند و دور از زندگی شهرنشینی در چادر و آلاچیق های خود می زیستند و گاه به گاه برای داد و ستد و مبادله کالا و خرید نیازهای خود به بازارها و شهرها می آمدند جز به چشم از و تاراج و چپاول به شهرها و شهرنشینی نمی نگریستند. سپس که بر اثر انبوهی و جنگاوری جزو سپاهیان در آمدند و سرانشان امیر و سردار گردیدند و با پادشاهان و بزرگان ایران زمین همنشین شدند و به شهرها راه یافتند دارای خانه و باغ و دارایی گردیدند و چون فرهنگ شهرنشینی نداشتند و زندگانشان از شهریان و تاجیکان جدا و متفاوت بود ساختار شهرها و زندگانی مردم شهر نشین را در هم ریختند آداب و رسوم زبان و جهان بینی آنان را دگرگون کردند و مردم اینها بر اثر تعصب سختی که در نژاد و همخونی داشتند جز از سران خود از هیچ کس دیگر فرمان نمی بردند.... در این دوره بر مصائب چون اداره کشور و جنگ و صلح و کارهای درباری به دست ترکمانها و تکلوها اوستاجلوهها شاملوها و بسیاری لوههای دیگر بناچار مجالی برای اظهار وجود مردم بومی و تاجیکان باز نمی داند. به طور کلی دخالت در سیاست و سپاهیگری و شمشیر زنی و سواری و پوشیدن جنگ افزار برای تاجیکان و غیر ترکها غدغن بود. اجازه نمی دادند یک تاجیک یا ایرانی حمل اسلحه کند. اینها را ما فراموش کرده ایم. دولت صفوی چون از آغاز کار خود با دست این طایفه و ایلهای ترک نژاد مهاجر بنیان یافته بود در همه حال و در لشکرکشیها و جنگها بویژه در نبرد با دولت نیرومندی چون عثمانی که دارای ارتش منظم و تعلیم دیده و تربیت یافته با جنگ افزارهای نوین و گرم بود به علت نداشتن ارتش منظم دائمی همواره دست به دامن این ایلها و عشیره ها می شد و بناچار می کوشید از هر راه که باشد دل سران ایلها را به دست آورده و امتیازهای فراوانی به آنها بدهد و اگر هم نمی خواستند جز این نمی توانستند. در این وضع و حال اگر شهریار صفوی جوان دلیر و توانایی همچون شاه اسماعیل بود این ایلها همه همدست و یکدل بودند و در پیروی از فرمان مرشد کامل یعنی پادشاه صفوی سر از پا نمی شناختند ولی اگر پادشاه مردی بی عرضه کم سال و ناتوان مانند سلطان محمد خدابنده نابینا بود شاه بازیچه دست سران این ایلها می شد و گاه ترکمانهای تکلو و شاملو و غیره اداره کشور را در دست خود گرفته و با بی اعتنائی به شاه و بی پروایی به مردم هرچه دلخواهشان بود انجام می دادند. و هرگاه یکی از اینها بر مزاج شاه و دربار چیره در می آمد و مسلط می شد ایلهای رقیب به مخالفت و رقابت و دشمنی و ستیزه جویی بر می خواستند و به بهانه های گوناگون کشاکش راه انداخته و کار را به جنگ و پیکار می کشاندند. این مشیت مردم بیگانه که از جاهای دور دست در پی گوسفندان و استران خود بدین سرزمین راه یافته و به زور شمشیر و زورگویی بر مردم خیمه زده بودند هیچ گونه دلبستگی به این آب و خاک و مردم و تاریخ و فرهنگ و افتخارات اینجا نداشتند....

خطر جدی و ژرف نفوذ ترکمانهای قزلباش را در دوره صفوی تنها یک بانوی دلیر و هوشمند تاجیک و مازندرانی دریافته بود که متأسفانه جان خود را بر سر این کار و دریافت خود گذاشت و آن ملکه سلطان محمد خدابنده مادر شاه عباس به نام خیر النساء بیگم بود. این بانو مطلب مفصل است با قزلباش ها ضدیت می کرد و می خواست دوباره تاجیکان را بر سر کار آورد ولی اینها توطئه کردند و بالاخره ریختند در قصرش گلپوش را فشرده و او را کشتند او گفت: اگر این بی ادبی از سوی قزلباش ها سر می زند هیچ مانعی ندارد من اول به خدا می سپارم خون خودم را و بعد چهار شاهزاده پسر دارم آنها حتما تقاص من را خواهند گرفت که شاه عباس بر همان منظور و همان وصیت مادرش بود که - البته اول ضعیف بود و هیچ اقدامی نکرد - بعد که قوی شد دست قزلباش ها را از حکومت و دولت کوتاه کرد و عده ای به نام شاهسون را روی کار آورد. از داستان این بانو یا شیرزن می گذرم که شوهرش را هم به نام شیخ سلمان یا میرزا سلمان که او هم مازندرانی بود و در این کارها با خیرالنساء مشارکت داشت او را هم تمام اموالش را تاراج کردند و سوزاندند و خودش را کشتند. در این مورد در تاریخ صفویه مطالب زیادی و داستانهای شیرینی هست. آنچه در اینجا برای مثال یاد کردم نمونه ای بود از کشاکشهای آشکار و نهان قزلباش ها با بومیان کشور که به زور

شمشیر و فتنه بر آنان چیره شده بودند تازه این حال و رفتار با همسر پادشاه و وزیر دولت بود خود آشکار است که با مردم خرده پا و شهری و روستایی چه رفتاری داشتند.  
به هر حال

در این سالهای شوم و سیاه تاریخ آذربایگان و تبریز بود که عنصر ایرانی این سرزمین بکلی دستش از حکومت و فرمانروایی و کشورداری و سپاهیگری کوتاه شد و قدرت و حکومت و سیاست و اداره کشور به دست سران ایلهای قزلباش و تیره های ترکمان ترک زبان افتاد که بر سر چاییدن و غارت هست و نیست مردم و به یغما بردن دسترنج و دارایی آنان با یکدیگر به رقابت و پیکار برخاسته بودند... و چون در آن زمانهای پرشور و شر بیشتر کارهای حکومتی و لشکری و اردو با زبان ترکی انجام می یافت مردم به ناچار این زبان را فرا گرفتند و زبان خودشان یعنی آذری که یکی از شاخه های زبان ایرانی است و یکی از کهن ترین زبانهای که مردم آذربایگان بدان سخن می گفتند رفته رفته ناتوان گردید... یکی از عوامل و جنبه های مهم و بسیار موثری که متأسفانه به آن کم توجه شده است ولی در پیشرفت و فراموش شدن زبان آذری و رواج ترکی در آذربایگان بسیار موثر و کارگر بوده مسئله تحمیل مذهب و تعصب ورزی ها در این خصوص بود... از عوامل دیگر جنگهای عثمانی است که باز از آنها صرف نظر می کنیم. چون این جنگها خیلی طولانی بود و بارها و بارها لشکرکشیها منجر به این شد که لشکر عثمانی و سلاطین عثمانی داخل تبریز شدند و آخرین بار ۲۰ سال در تبریز ماندند و همه اینها به ضرر زبان آذری تمام شد. بعد از ۲۰ سال بود که شاه عباس آنها را از تبریز بیرون کرد. دوباره تبریز پر و خالی شده است: یک بار تمام تبریزیهایی که دستشان به دهنشان می رسید به قزوین مهاجرت کردند و یک بار به اصفهان می دانید که در تبریز محله ای است به نام محله تبریزها که صانبع تبریزی هم از همان محله است.. در واقع تمام تبریزیهای متعین از تبریز مهاجرت کردند و هیچ وقت هم باز نگشتند بنابراین باید دانست که آذربایگانی ها ترک نیستند و من از همه دوستان خانمها و آقایان خواهش می کنم که رعایت این نکته را بفرمایید. به آذربایگانی ها و تبریزیان ترک نگویند. ترک ها در ترکیه اند. ترک زبان بله اما ترکها در آنجا هستند ما ترک نیستیم. نژادمان تغییر نکرده است. بر اثر این عوامل زبانمان تغییر کرده است. کلمه ترک را مطلقاً به کار نبرید. آذربایگانی ها ترک نیستند بلکه ایرانیان ترک زبانند و اگر زبان آنان بر اثر پیشامدهای تاریخی و اجتماعی ترکی شده است هیچ مدخلیتی در ملیت و نژاد آنان ندارد. حال اگر کسان کج فکری از مردم اردبیل یا تبریز یا از بازمانده های جرثومه های فساد و خشونت در ارسباران و غیره شباهتی از حیث قیافه یا صورت و سیرت خود با این اغزها و ترکمانها می بینند یا اعمال و کردارشان را با اعمال و کردار آنان یکسان می دانند و مردم آذربایگان را از زمان کوروش و داریوش ترک می شمارند - نوشته اند این را - و می خواهند ملیت و فرهنگ و تمدن کهنسال و غنی این سرزمین را به دم اسبان آن کوچ نشینان بیابان گرد و بی فرهنگ ببندند ما را با آنان سخنی نیست. مختارند ولی حق ندارند برای کل مردم آذربایگان تکلیف و سرنوشت تعیین کنند و برای آنان تاریخ جعل کنند و ادبیات و زبان پدید آورند و با پاشیدن خاک در چشمها و سوءاستفاده از نا آگاهیهای مردم از سرگذشتها و پیشامدهای تاریخی و اجتماعی شان بخواهند دریافتهای ناقص و مغرضانه خود را بر مردم آذربایگان تحمیل کنند. چنانکه روشن شد بی گمان زبان تحمیلی ترکی در آذربایگان بیشتر از ۴۰۰ سال سابقه ندارد. بنده این را می گویم و از عهده اش هم بر می آیم. و مردم آنجا باید بکوشند این زبان عاریتی را از خود دور سازند و جز به زبان فارسی و ایرانی سخن نگویند. از این اینکه حوصله به خرج دادید و سخنان طولانی بنده را گوش دادید متشکرم....

جستارهای وابسته :

[گذری بر زبان آذری پهلوی تاتی](#)  
[تاریخچه زبان پارسی در آذربایجان](#)

[مالکیت ایران بر جمهوری آذربایجان](#)

[جشن ملی نوروز در جمهوری آذربایجان](#)

[جنبش الحاق ایران شمالی به خاک ایران](#)

[تاریخ و فرهنگ آذربایجان - آذربادگان - آترویاتگان - آذربایگان](#)

[آذری یا زبان باستانی آذربایجان - شادروان احمد کسروی تبریزی](#)

[ملاحظاتی درباره زبان کهن آذری - دکتر محمد امین ریاحی خونی](#)

[واژه های کهن آذری - بنیاد فرهنگی نیشابور - استاد فریدون جنیدی](#)

[چگونه مزدوران نام سرزمینهای آران و قفقاز ما را به نام آذربایجان شمالی جعل کردند](#)

[جمهوری جعلی آذربایجان یا ایران شمالی که طی قرارداد ننگین گلستان به اشغال روس در آمد](#)

پژوهش و گردآوری از ارشام پارسی, برداشت شده از نشر و کتاب فرزانه شماره 14, یاران در پایگاه ایران مقدس